



جمعه 10 مرداد 1393 - 4 شوال 1435 - 1 آگوست 2014

شهادت آیت الله حاج شیخ فضل الله نوری در سال 1288 هجری شمسی ...

شهادت آیت الله حاج شیخ فضل الله نوری در سال 1288 هجری شمسی

رهبران مشروطه چون شیخ فضل الله نوری و سید عبدالله بهبهانی به دست روشن فکran به تربیت اعدام و ترور شدند و قلم غریبزدگان و شرق زدگان روشنفکر نیز برای تخطئه و بدنام کردن رهبران واقعی انقلاب مردمی ایرانیان مسلمان - که سعی در رهایی از سلطه زورگویان استبدادی و پرهیز از تجددگرایی ضد دینی داشتند - از هیچ کوششی دریغ نورزیدند. البته شیخ فضل الله، در این عرصه مورد حقد و کینه بیشتری قرار گرفت زیرا او تنها شخصیت دوران خود بود که به چهره واقعی از فرنگ برگشتگان باصطلاح روشنفکر پی برده و آنان را رسوا می کرد. بنابراین خشم آنان هرگز از شیخ کاهش نیافت و هم اکنون نیز در کتب مختلف چهره این روشنفکر واقعی مسلمان را مورد هتاک و بی احترامی قرار می دهند. روزی او را انگلیسی، دیگر روز روسی، گاهی ریاست طلب و گاه درباری، رشوه گیر، مخالف مشروطه و هوادار رژیم استبدادی معرفی می کنند.

شیخ فضل الله در سال 1259 ه.ق در نور مازندران دیده به جهان گشود. پس از طی مراحل ابتدایی تحصیل، برای تکمیل دروس خود در اوایل جوانی به نجف اشرف رفت و در سال 1292 ه.ق با مهاجرت به سامرا در زمره شاگردان درجه اول میرزای شیرازی بزرگمرد و قهرمان مبارزه با استعمار انگلیس درآمد و از محضر وی استفاده برد و سرانجام نیز در سال 1300 (ه.ق) برای تبلیغ معارف اسلامی عازم ایران شد و در تهران اقامت گزید.

نیم نگاهی به اعترافات دشمنان شیخ خالی از لطف نیست:

- "... حاج شیخ فضل الله اگر چند ماهی در عتبات توقف کند شخص اول علمای اسلام خواهد گردید، چه هم حسن سلوک دارد و هم مراتب علمیه و هم نکات ریاست را بهتر از دیگران داراست."

"شیخ فضل الله مقام علمی اش بالاتر از سیدین مسندنشین است، طلاب و بیشتر اهل منبر دور او را دارند..."

"متفکر مشروطیت مشروعه شیخ فضل الله نوری از علمای طراز اول که پایه اش را در اجتهاد اسلامی برتر از طباطبائی و بهبهانی شناخته اند."

رهبری و پیشتازی شیخ در نهضت مشروطه زبانزد خاص و عام است چنانکه دشمنان قسم خورده وی نیز به آن اذعان می کنند.

"... در اول ظهور مشروطیت حاج شیخ فضل الله با سایر روحانیون مشروطه خواه همفکر و همقدم بود و با این که با عین الدوله صدراعظم وقت دوست بود، در مهاجرت به حضرت عبدالعظیم و قم شرکت کرد و تا صدور فرمان مشروطیت و افتتاح مجلس شورای ملی، کوچکترین مخالفتی از او مشاهده نشد..." و "عین الدوله از حرکت حاج شیخ فضل الله (مهاجرت به قم) بی اندازه ضعیف شد... حرکت حاج شیخ فضل الله خیلی امر آقایان را قوت داد چه مراتب علمیه او از دیگران بهتر و سلوکش نسبت به طلاب و اهل علم از دیگران خوشتر بود" و "... پس از پیشرفت مشروطه و باز شدن مجلس، دیگران هر یکی بهره ای جسته به کناری رفتند ولی دو سید و حاجی شیخ فضل الله همچنان بازماندند و چون مشروطه را پدید آورده خود می شماردند، از نگهبانی باز نمی استادند. ... حاج شیخ فضل الله رواج شریعت را می طلبید..."

این حقیقتی است که با آغاز مخالفت شیخ شهید با مشروطه خواهان بسیاری از عالمان اسلامی نیز که تا دیروز در راه استواری "مشروطه" با همه نیرو و توان مبارزه می کردند و به مخالفت با آنان برخاستند تا آنجا که بنا بر نوشته کسروی "از عالمان اسلامی" هیچ کس نماند در میان مشروطه خواهان، مگر آنانکه به یکباره از پیشه ملائی و درآمد و شکوه آن چشم پوشیدند..."

آری شیخ از نخستین عالمان اسلامی آن دوران بود که به نقشه استعمار در جهت اسلام زدایی و جایگزین ساختن حکومت لائیک تحت پوشش مشروطه و قانون اساسی پی برد و سعی کرد تا اجازه ندهد ملی گرایی به جای اسلام گرایی بنشیند و به نام آزادی و دموکراسی، بی بند و باری غربی در جامعه اسلامی ایران حاکم شود. چنانکه کسروی نیز به آن اشاره می کند "... چنانکه گفتیم چون پیشگامان جنبش، ملایان بودند تا دیری سخن از شریعت و رواج آن می رفت و انبوهی از مردم می پنداشتند که آنچه خواسته می شود همین است. سپس کم کم گفتگو از کشور و توده (اومانیسم) و میهن دوستی (ناسیونالیسم) و این گونه چیزها به میان آمد و گوشها به آن آشنا گردید و بدین سان یک خواست دیگری پیدا شد که آزادیخواهان میانه آن و این دو دل

گردیدند و خود ناسازگاري اين درخواست بود که آزاديخواهان و ملایان را از هم جدا مي گردانيد... چيزي که هست آزاديخواهان درخواست خود را که کوشیدن به پیشرفت کشور و توده باشد، راه روشني در پيش نمي داشتند و هر گامي را به پيروي از اروپا برمي داشتند."

علت مخالفت شيخ با مشروطه را از کلام خود شيخ مي توان باز جست.

"... و بعد همينکه مذاکرات مجلس شروع شد و عناوين دائر به اصل مشروطيت و حدود آن در ميان آمد از اثنا نطق ها و لوايح و جرايد، اموري به ظهور رسيد که هيچ کس منتظر نبود و زايدالوصف مايه وحشت و حيرت روساي روحاني و ائمه جماعت و قاطبه مقدسين و متدينين شد؛ از آن جمله در منشور سلطاني که نوشته بود مجلس شوراي ملي اسلامي داديم لفظ اسلامي گم شد و رفت که رفت... و ديگر در موقع اصرار دستخط مشروطيت از اعليحضرت اقدس شاهنشاه... در حضور هزار نفس بلکه بيشتر صريحا گفتند: ما مشروعه نمي خواهيم..." و در فرازي ديگر آمده است:

"... شما که بهتر مي دانيد که دين اسلام اکمل اديان و اتم شرايع است و اين دين دنيا را به عدل و شورا گرفت آيا چه افتاده است که امروز بايد دستور عدل ما از پاريس برسد و نسخه شوراي ما از انگليس بيايد..."

"... من آن مجلس شوراي ملي را مي خواهم که عموم مسلمانان آن را مي خواهند به اين معني که البته عموم مسلمانان مجلسي مي خواهند که اساسش بر اسلاميت باشد و بر خلاف قرآن و بر خلاف شريعت محمدي(ص) و بر خلاف مذهب مقدس جعفري، قانوني نگذارند من هم چنين مجلسي مي خواهم."

بررسي اعمال و گفتار شهيد:

در بررسي ميان گفتارها و نوشتارهاي شهيد در مي يابيم که:

1- شيخ فضل الله از نخستين کسانی بود که عليه استبداد قيام، و همراه ديگران رهبران مشروطه به قم مهاجرت کرد و تا حصول نتيجه از اقدام خود صرفنظر نکرد.

2- شهيد خود، از آرزومندان حکومت عدل بود چنانچه در پيامش آمده است: " خدا گواه است کسي ضديت با عدل ندارد و چه شده است کسي که اول، مقدم در اين امور بوده است، اقدام بر ضديت يا تخريب اين اساس مقدس معدلت را قصد کند که نه عقلاً و نه شرعاً جايز، بلکه حرام است. مقصود تطبيق اين مجلس است با قانون محمدي(ص)..."

3- آغاز مبارزه شيخ با عناصر مشروطه خواه به هنگام تصويب متمم قانون اساسي بروز کرد.

4- آنچه روشنفکران بيمار از جامعه آن روز مي خواستند ريشه کن کردن ظلم و برقراري حکومت مردمی نبود بلکه مي خواستند ريشه اسلام را از بيخ و بن برکنند و حکومت لائيک را در جامعه برقرار سازند. آنان در جهت هدي که داشتند شيخ فضل الله را به دار کشيدند، باند سيد حسن تقی زاده روشنفکر اقدام به ترور بهبهاني کرد و از سيد محمد طباطبائي خواستند تا در سياست دخالت نکند و الا به سرنوشت بهبهاني دچار خواهد شد. اين همه نشانه انحراف نهضت مشروطه از مسير اصلي و با وجود مجلس، حاکميت بي قانوني در کشور بود.

5 - انگيزه شيخ از بست نشيني مبارزه با اسلام زدائي و غريزدگي بود و بر آن بود تا از حکومت ديکتاتوري تحت لواي مشروطه جلوگیری کند و در اين راه جان خويش را نيز فدا کرد.

6- استعمار انگليس که از حرکت شيخ، سخت به وحشت افتاده بود خواست تا چهره او را مخدوش کند، لذا دست به جو سازي عليه وي زد و حداقل توفیقي که به دست آورد، مردم آن روز را از دريافت رهنمودهاي وي بي بهره ساخت و اسارت پنجاه سال سلطنت دوودمان پهلوي را براي ملت ايران به ارمغان آورد.

7- انگليس و روشنفکران تحت فرمانش اقدام به جعل تلگراف از سوي نجف کردند که در آن شيخ توسط علما تکفير شده بود؛ جعلي بودن اين تکفير، خود داستاني است که به نظر مي رسد طرح آن، پرده از حقايق بر خواهد داشت.

در تلگرافي که نقل مي کنند و نويسندگان مي نويسند آمده است: "حجت الاسلام بهبهاني، طباطبائي، تلگراف ثاني واصل، نوري چون مخل آسايش و مفسد است تصرفش در امور حرام است.

محمد حسين نجل ميرزا خليل، محمد كاظم خراساني، عبدالله مازندراني و از سوي ديگر نقل کرده اند که شيخ نیز در جهت مقابله، چنین گفته است:

"... شيخ فضل الله تکفير کرده است حجج اسلاميه عتبات عاليات را و از جناب حاج ميرزا حسين و جناب آخوند ملاکاظم و آقاي شيخ عبدالله مازندراني بد مي گوید و آنها را تکفير کرده است."

دلائل جعلي بودن اين تلگراف و آن ادعاها بسيار واضح است چون:

- 1- سازنده تلگراف آنقدر بیسواد بوده که نمی توانسته در خطاب به دو تن از علما عنوان حجت الاسلام نادرست است.
- 2- اعلام " تصرفش در امور حرام" درباره يك مجتهدی که از نظر علمي هم طراز آنهاست نافذ نیست و مشکل را حل نمی کند.
- 3- اگر چنین چیزی صحت داشت، انگلیس و هوادارانش آن چنان طبل رسوایی شيخ را به صدا درمی آوردند که بیا و ببین.
- 4- اگر این تلگراف از سوي علما نجف صادر شده بود بی تردید سيدکاظم یزدی که اعلم علمای آن روز بود و موضع همسانی با شيخ داشت در برابر آن سکوت نمی کرد و واکنش تندي از خود نشان نمی داد.
- 5 - علمای اسلامي وارسته تر از آن هستند که روي مخالفت یا موافقت با مشروطه یکدیگر را تکفیر کنند.

در جریان مشروطه علمای ایران و نجف چه آنانکه در راه برقراري مشروطه تا آخرین نفس ایستادند. چه آنانکه در برابر قانونگذاری مجلس شورای ملي به مخالفت برخاستند و شعار مشروطه مشروعه را سر دادند و چه آنانکه از آغاز، نسبت به این حرکت روي خوش نشان ندادند، همگی يك هدف را دنبال می کردند و آن برقراري عدالت و قانون در چارچوب قوانین اسلام بود، اما برخی از آنان چون شيخ فضل الله به سبب تیز هوشي و ژرف نگري ویژه خود زود دریافته بودند که دستهای مرموز نامرئي در راه ریشه کن ساختن اسلام و کنار زدن عالمان اسلامي به کار افتاده است و علمای ما اگر چنانچه از يك حکومت جور حمایت کنند در واقع پیشگیری از خطر کفر و الحاد که نابود کننده اسلام است، می کنند.

به طور مثال شيخ فضل الله در حضور محمد علي شاه، درست در شرایطی که مجلس به توپ بسته شده و مشروطه خواهان سرکوب شده اند و مردم کوچه و بازار به مشروطه بد می گفتند و به خیال شاه، مشروطه در باغ شاه ذبح شده است می گوید:

"... مشروطه خوب لفظي است، شاه دستخط مشروطیت را دادند، شاه مرحوم دستخط داده اند، مشروطه باید باشد ولي مشروطه مشروعه و مجلس محدود نه هرج و مرج."

به هر حال ایستادگی شيخ تا پای چوبه دار و شهادتش گویای بسیاری از ابهامات و یاهو سراییهای مخالفین وي و باصطلاح روشنفکران مترقی است.

از هجرت به قم تا فتح تهران:

شيخ فضل الله که در هجرت علما به قم نقش موثر و سازنده ای داشت و تا تسلیم شدن شاه و دولت دست از تحصن برنداشت و تا هنگامی که فرمان مشروطه صادر شد، خیلی محکم و جدي در راه اعتلای مشروطه گام برداشت و زمانی که مشاهده کرد در مجلس انحراف وجود دارد و نقشه طرد اسلام و جایگزینی غرب را در سر دارند به مخالفت برخاست.

شيخ برای این که صدای خود را به مردم برساند در سوم تیرماه 1286 به حرم عبدالعظیم پناهنده شد. حدود 500 نفر او را در این هجرت همراهی کردند، و مشروطه مشروعه را در اینجا مطرح نمود.

شيخ فضل الله در دوران استبداد صغیر، همچنان به مخالفت خود با مشروطه ادامه داد. او در نهم دي ماه 1287 توسط شخصي به نام کریم دواتگر که از سوي دشمنان شيخ، اجیر شده بود مورد سو قصد قرار گرفت ولیکن ضارب موفق نشد که شيخ را از بین ببرد. و شيخ پس از مدتی ضارب خود را مورد عطوفت اسلامي قرار داد و بخشید.

پس از فتح تهران که مشروطه خواهان از هر سو به تهران هجوم آوردند و حکومت استبداد محمد علي شاه را سرنگون کردند،

بواسطه انحرافات زيادي كه در ميان ايشان وجود داشت و دست هاي خارجي كه آنها را هدايت مي كرد، منزل شيخ فضل الله نوري را كه از رهبران اصلي مشروطيت و از نخستين قيام كنندگان براي ايجاد عدل و برچيدن بساط ظلم بود محاصره كردند.

تاريخ نويسان، مواردی كه در خانه شيخ گذشت را چنين نوشته اند:

"... يك نفر از سفارت روس وارد شد و با حاج شيخ مذاكره و او را دعوت به سفارتخانه نمود، حاج شيخ جواب داد: مسلمان نبايد پناهنده كفر شود، آن هم مثل من. آن شخص اظهار كرد كه اگر حاضر نمي شويد بياييد بيرق را بالاي سر در خانه نصب نماييد و بيرق را نشان داد و اجازه خواست سر درب عمارت قرار دهند، در اين بار هم حاج شيخ فضل الله جواب داد كه اسلام زير بيرق كفر نخواهد رفت. آن شخص گفت: براي شما خطر جاني خواهد داشت جواب دادند: زهي شرافت و آبرومند."

شيخ كه مي توانست همچون محمد علي شاه و بسياري از رجال به سفارتخانه اي پناهنده شود و جان خود را از خطرات محفوظ بدارد، ترجيح داد تا در منزل بماند و زير بار ننگ نرود در حالي كه حق با او بود. وقتي اطرافيان شيخ به او پيشنهاد كردند كه در خانه اي پنهان شود و بعد مخفيانه به عتبات برود گفت:

اگر من پايه را از خانه بيرون بگذارم، اسلام رسوا خواهد شد. او در مقابل پيشنهاد ديگري كه خواستند به سفارتي پناهنده شود با خونسردی پرچم خارجي را كه برايش فرستاده بودند را نشان داد و فرمود:

اين را فرستاده اند كه من بالاي خانه ام بزنم و در امان باشم. اما رواست كه من پس از هفتاد سال كه محاسنم را براي اسلام سفيد کرده ام حالا بياييم و بروم زير بيرق كفر؟

پس از گفتگوها شيخ همه اطرافيان را مرخص كرد تا مبدا به ايشان آسپي برسد. سرانجام در 8 مرداد 1288 مرجع تقليد شيعه به وسيله 70 نفر مجاهد دستگير و با درشكه به اداره نظميه بردند و زنداني كردند. حكم اعدام شيخ از قبل توسط انگليسيها صادر شده بود، لكن براي صحنه سازي سه روز او را نگاه داشتند و سپس او را توسط شيخ ابراهيم زنجاني، روحاني نماي بيسواد و لامذهب و چند نفر از ايادي انگليس، حدود يك ساعتي بازجويي كردند. در اين بازجويي شيخ به زنجاني گفت:

"تو كوچكتر از آني كه مرا محاكمه بكني" و مجدداً گفت:

"عالم را با جاهل بحثي نيست."

او را در روز ميلاد حضرت علي(ع) به كاخ گلستان بردند و بار ديگر به بازجويي پرداختند. شيخ در جلسه دادگاه برخاست و خطاب به پيرم خان ارمني گفت:

"مشروطه تا ابدالدهر حرام خواهد بود، موسسين اين مشروطه، همه لامذهبين صرف هستند و مردم را فريب داده اند."

نحوه شهادت شيخ فضل الله نوري:

جالب اين جاست كه وقتي محاكمه صورت مي گرفت، در بيرون مشغول آماده سازي جاياگاه اعدام وي بودند. موقعي كه مي خواستند او را براي اعدام ببرند اجازه خواندن نماز عصر به وي ندادند و ايشان را به سوي جاياگاه اعدام راهنمايي كردند. وي وقتي به درب نظميه رسيد رو به آسمان كرد و گفت: "افوض امري الي الله ان الله بصير بالعباد" و زمان حدود يك ساعت و نيم به غروب روز سيزده رجب 1327 قمری بود. وقتي به پايه دار نزديك شد، برگشت و مستخدم خود را صدا زد و مهرهاي خود را به او داد تا خرد كند، مبدا بعد از او به دست دشمنانش بيافتد و براي او پرونده سازي كنند. پس از آن آقا عصا و عبايش را به ميان جمعيت انداخت و روي چارپايه رفت و قريب ده دقيقه براي مردم صحبت كرد و فرمود:

"خدايا، تو خودت شاهد باش كه من آنچه را بايد بگويم به اين مردم گفتم... خدایا تو خودت شاهد باش كه من براي اين مردم به قرآن تو قسم ياد كردم، گفتند قوطي سيگارشان بود خدایا تو خودت شاهد باش كه در اين دم آخر باز هم به اين مردم مي گويم كه موسس اين اساس لامذهبين هستند كه مردم را فريب داده اند... اين اساس مخالف اسلام است. محاكمه من و شما مردم بماند پيش پيغمبر محمد بن عبدالله... آنگاه عمامه را از سر برداشته و فرمود:

"از سر من اين عمامه را برداشتند، از سر همه بر خواهند داشت."

در آستانه اعدام يکي از رجال وقت با عجله براي او پيغام آورد که شما اين مشروطه را امضا کنيد و خود را از کشتن برهانيد و او در جواب فرمود:

ديشب رسول خدا را در خواب ديدم، فرمودند: فردا شب مهمان مني و من چنين امضائي نخواهم کرد...."

طناب دار به گردن وي انداخته شد و لحظاتي بعد پيکر بي جان آيت الله شيخ فضل الله نوري بر فراز دار باقي مانده بود و دسته موزيک شروع به نواختن کرد و مردم از جمله پسر شيخ کف مي زدند و شادي مي کردند. و اين گروه از خدا بي خبر چه بي احترامي هايي که به جنازه شيخ نکردند.

انتقال مخفيانه جنازه شهيد به قم:

خانواده وي، جنازه شيخ را مخفيانه به منزل بردند و در اتفاقي در حالي که غسل و کفن شده بود گذاشتند و آن را تيغه کردند و براي اين که کسي بويي نبرد مراسمي ظاهري گرفتند و جنازه اي غير واقعي را در قبرستان دفن کردند و صورت قبري براي آن ساختند. پس از هيچده ماه که مردم کم کم با خبر شده بودند و مي آمدند و پشت ديوار فاتحه مي خواندند و مي رفتند و احتمال خطر از هر سو مي رفت جنازه مطهر شيخ فضل الله را بدون آن که کمترين آسيبي ديده باشد از آن اتاق درآوردند و مخفيانه به قم انتقال دادند و در مقبره اي که قبلاً در صحن مطهر تدارک ديده بود، دفن کردند. عاش سعيداً و مات سعيداً.

استعمار انگليس، از شهادت شيخ بهره هاي فراوان برد و در واقع به تمامي مقاصد خود بدون هيچ مخالفت اساسي جامه عمل پوشاند که همان دوران طولاني سيطره جباران بر اين مرز و بوم بود که با انقلاب اسلامي اين رشته، گسيخته شد. استعمار با حذف مجلس شوراي اسلامي و مشروطه مشروعه که از شعارهاي شيخ فضل الله بود، کم کم قيد دين و اسلام را از قوانين مدونه زدود و روح ملي گرايي را به جاي اسلام خواهي و دينداري نشاند.

پس از شهادت شيخ:

مراجع نجف که با شهادت شيخ فضل الله به اين قطعيت رسيدند که مشروطه از مسير خود منحرف شده است، از آن تبّري جستند تا آنجا که بزرگترين مرجع تقليد عصر، آيت الله آخوند خراساني، تصميم گرفت شخصاً به تهران بيايد و از نزديک مشروطه خواهان را ببيند و با علم به اين که بيگانه پرست ها نهضت مشروطه را قبضه کرده اند، طي فتوايي آن را بکلي تحریم کند، اما قبل از حرکت، در دهم ذي حجه 1329 يعني 16 ماه پس از دار زدن شيخ فضل الله شبانه او را در همان نجف اشرف به طرز مرموزي مسموم کردند. پس از مدتي در 24 تير 1289 شمسي قريب يکسال پس از شهادت شيخ، يکي ديگر از سران روحاني مشروطه يعني سيد عبدالله بهبهاني را به دستور همان مجاهديني که شيخ را به شهادت رسانده بودند و به جرم مخالفت با قوانين ضد اسلامي که در مجلس به تصويب مي رسيد و جلوگيري از رشد فرهنگ غرب در منزلش، به شهادت رساندند و سيد محمد طباطبائي را نيز تهديد به مرگ کرده و از گردونه خارج ساختند.

نظرات بزرگان درباره شيخ شهيد:

در وصف خصائل و فضائل شيخ شهيد، سخنهاي بسياري گفته شد و به نگارش درآمده است. از جمله علامه اميني صاحب الغدير در کتاب شهدا الفضيله مي نويسد:

"... تا دسته اي از تبهکاران او را که دشمن زشتکاري و فريب و کفر بود، مانع خويش يافتند و او را به دار آويختند و شهيد دست ظلم و تجاوز گشت، قرباني راه تبليغ دين، شهيد راه خدا، شهيد مبارزه با زشتي و تباهي و فريب شد..."

زنده ياد جلال آل احمد در کتاب خدمت و خيانت روشنفکران مي نويسد:

"... از آن روز بود که نقش غرزدگي را همچون داغي بر پيشاني ما زدند و من نعلش آن بزرگوار را بر سر دار همچون پرچمي مي دانم که به علامت استيلاي غرزدگي پس از دويست سال کشمکش بر بام سراي اين مملکت افراشته شد..."

رهبر کبير انقلاب اسلامي امام خميني "ره" در سخنرانيهاي بسياري از شيخ فضل الله نام برده و از او به عنوان سمبل مبارزه عليه استعمار ياد کرده است. ايشان در جمع مردم قم مي فرمايند:

"لکن به همين مشروطه و اين که مرحوم شيخ فضل الله رحمه الله ايستاده که: "مشروطه بايد مشروعه باشد بايد قوانين موافق

اسلام باشد." در همان وقت که ایشان این امر را فرمود و متمم قانون اساسی هم از کوشش ایشان بود. مخالفین، خارجیها که يك همچو قدرتی را در روحانیت می دیدند کاری کردند که برای شیخ فضل الله مجاهد مجتهد و دارای مقامات عالیہ را يك دادگاه درست کردند و يك نفر منحرف روحانی نما، او را محاکمه کرد و در میدان توپخانه، شیخ فضل الله را در حضور جمعیت به دار کشیدند."

و در جای دیگر می فرماید:

"جرم شیخ فضل الله بیچاره چه بود؟ جرم شیخ فضل الله این بود که قانون باید اسلامی باشد. جرم شیخ فضل الله این بود که (احکام قصاص غیر انسانی نیست. انسان است او را زدند و از بین بردند و شما حالا به او بدگویی می کنید."

و در جای دیگر می فرمایند:

"آنها جوسازی کردند به طوری که مثل مرحوم آقا شیخ فضل الله که آن وقت يك آدم شاخص در ایران بود و مورد قبول بود آنچنان جوسازی کردند که در میدان علنی ایشان را به دار زدند و پای آن هم کف زدند و این نقشه ای بود برای این که اسلام را منعلزل کنند و کردند و از آن به بعد دیگر نتوانست مشروطه يك مشروطه ای باشد که علمای نجف می خواستند. قضیه مرحوم آقا شیخ فضل الله را در نجف هم یکجور بدی منعکس کردند که آنجا هم صدایی از آن در نیامد. این جوی که در ایران ساختند و سایر جاها این جو اسباب این شد که مرحوم آقا شیخ فضل الله را با دست بعضی از روحانیون خود ایران محکوم کردند و بعد او را آوردند و به دار کشیدند و پای آن هم ایستادند کف زدند و شکست دادند اسلام را در آن وقت مردم غفلت داشتند از این عمل حتی علما هم غفلت داشتند..."

از شیخ شهید دو اثر گرانبها از مجموعه ص آثارش به یادگار مانده است: 1- الصحف المهدویه 2- تذکره الغافل و ارشاد الجاهل. علامه امینی در مقام علمی او می گوید: "از اکابر مجتهدین و فقهای امامیه و بزرگترین رهبر مذهبی پایتخت که فضل و دانش از اطراف و جوانبش موج می زد و بر لابلای سخنان و سطور نگارشاتش می ریخت."

آثار علمی

1- رساله منظوم فقهی «الدرر التنظيم» به عربی

2- بیاض (کتاب دعا)

3- رساله فقهی فی قاعده ضمان الید

4- رساله فی المشتق

5- صحیفه قائمیه (صحیفه مهدویه)

6- ضامیمی بر کتاب تحفه الزائر از مرحوم مجلسی

7- اقبال سید بن طاووس با توضیحات شیخ

8- رساله تحریم استطرار حاجیان از راه جبل به مکه معظمه

9- روزنامه شیخ (لوايح آقا شیخ فضل الله)

10- تحریم مشروطیت

11- حاشیه بر کتاب شواهد الربوبیه ملاصدرا

12- حاشیه بر کتاب فرائد الاصول شیخ انصاری

در گذشت مرتضی نی داود از موسیقیدانان بزرگ معاصر در سال 1369 هجری شمسی مرتضی نی داود از موسیقیدانان بزرگ معاصر در سال 1369 هجری شمسی در 90 سالگی بدروود حیات گفت. او از کودکی به موسیقی علاقمند بود و با توجه و تشویق پدر به شاگردی نزد استاد غلامحسین درویش رفت و به مدد استعداد و ذوق فراگیری اش در مدتی کوتاه به یک موسیقیدان و موسیقی شناس مبرز مبدل شد. استاد نی داود از بدو تأسیس رادیو با این مرکز همکاری نزدیک و صمیمانه داشت. ایشان هم چنین مدرسه ای برای آموزش موسیقی دایر کرد و آن را به پاس احترام استاد خود مدرسه درویش نهاد. از معروفترین ساخته های این هنرمند وارسته و فروتن مرغ سحر را می توان نام برد .

ورود نیروهای نظامی عراق به خاک کویت در سال 1369 هجری شمسی نیروهای نظامی عراق با ورود به خاک کویت این کشور در سال 1369 هجری شمسی را به اشغال کامل خود درآوردند. صدام حسین رئیس جمهورعراق درتوجیه این یورش نظامی، اشغال کویت را پایان یافتن تقسیمات استعماری درجهان دانست. درهمان زمان دولت موقت کویت دریانیه ای نظام کشور کویت را جمهوری اعلام کرد. همچنین صدام دریپامی به مقامات امریکایی گفت: « فتح کویت پایان یافته و بازگشت ناپذیراست». اما پس ازچندی کویت از اشغال عراق خارج شد و مجدداً استقلال خود را بازیافت.